

# تعاون برای زندگی بهتر و رفاه بیشتر

نوشته: غلام حسین بنایی

مقدمه

تفهیم اصول و مفاهیم و نشان دادن ضرورت تاریخی و اجتماعی آن از اهم وظایف سازمانهای تعاونی محسوب می شود. فرد عادی که به شرکت در یک فعالیت خاص اقتصادی دعوت شده است باید بداند که نظام عرضه شده به او یک قالب از پیش ساخته نیست که در اطاق های در بسته پیرامون آن بحث شده و اصول آن بوجود آمده باشد. او باید آگاه باشد که نیاز به ایجاد و گسترش نهضت تعاونی از بطن سیر تحولات اجتماعی قرون اخیر جوانه زده است و حاصل سالها کوشش برای مقابله با مشکلات پیچیده زمان معاصر می باشد. برای آنکه نشان دهیم تعاون میوه درخت کهنسال کوششهای اقتصادی است تاگزیر باید تاریخچه ای کوتاه و ساده برای فرد علاقمند فراهم کنیم تا او با بررسی آن دریابد که بشر در طول تحولات تاریخ تمدن هر روز با مشکل اقتصادی تازه ای روبرو بوده است و هر بار سعی در پیدا کردن راه حلی مناسب موقعیت خاص تاریخی و اجتماعی زمان خود نموده است.

می بینیم که در اینجا از «موقعیت تاریخی و اجتماعی» خاص می رود و همین نکته دقت بیشتری را از خواننده صاحب نظر می طلبد. واضح است که هر چند مشکلات جوامع ممکن است یک شکل و همسان باشند ولی هر جامعه عکس العملی خاص در مقابل آن دارد و راه حل جداگانه ای را که موافق با شرایط و موقعیت خاص تاریخی و اجتماعی آنست کشف یا اختیار میکند. ما در مقاله حاضر تنها به

آن دسته از عکس العملها پرداخته و تاریخچه آنها را شرح داده ایم که به راه حلی به نام «نهضت تعاون» ختم می شوند. و بعلاوه وسعت میدان تحقیق و نیز عسدم ضرورت مطرح کردن انواع دیگر عکس العملها از اشاره به آنها چشم پوشیده ایم. همچنین هرگز نباید فراموش کنیم که تعاون یک سیستم ابداعی دولتها نیست بلکه نظامی مفید است که دولتها در راه توسعه اقتصادی کشورها و تامین رفاه عمومی آنها مفید تشخیص داده و در بسط و رواج آن میکوشند.

دشمنان خودش بچنگد می تواند خانه بسازد. می تواند راحت تر زندگی کند و اگر مریض شد یا زخمی شد دیگران از او پرستاری و مواظبت می کنند. برایش غذا می آورند، نمی گذارند از گرسنگی بمیرد، نمی گذارند طعمه حیوانات دیگر بشود و همه اینها باعث شد که آدمیزاد قدر همکاری و هم فکری و همراهی را بفهمد و بداند که کار دسته جمعی و کمک به دیگران و قبول کمک از دیگران زندگی را آسان تر،

فکر فردا و پس فردای خودش نبود و نمی توانست باشد چون تنهای تنها بود و در تنهایی هم کاری از پیش نمی رفت. از آنجا که انسان در زندگی خود به گرفتاری های زیادی برمی خورد، رفته رفته مجبور شد فکرش را به کار بیاندازد: تصادف و اتفاق هم کمک کرد تا در طول چند هزار سال فهمید که با کمک دیگران می تواند کارهای بسیاری انجام بدهد. با کمک دیگران می تواند بیشتر شکار کند، می تواند با

هزاران سال پیش، زمانی که انسان هیچ چیز درباره خود و دنیا نمی دانست، مانند جانوران زندگی می کرد. در آن زمان انسان بلد نبود حرف بزند، آدم ها برای سیر کردن شکم و گرم کردن بدن به تنهایی کار میکردند، شکار می کردند، گوشت خام می خوردند. در پناه سنگی یا زیر درختی یا درون غاری می خوابیدند، هر آدمی مراقب زندگی خودش بود و با آدم ها و همه جانوران دیگر می جنگید. آدم آن روزگار

افتاد و برای آدمی که فکر کند چاره همیشه وجود دارد.

آدمیزاد هم متوجه شد وقتی حیوانی را شکار می کند گوشت این حیوان نه تنها خود او را سیر می کند بلکه آنقدر هست که چند نفر دیگر را سیر کند و به این نتیجه رسید که اگر یک نفر بماند و گیاه رامواظبت کند، یک نفر هم پی شکار برود و گوشت بیاورد و آنرا تقسیم کند کارها رو به راه می شود و باین ترتیب آدم هم کشاورزی کرد هم شکار. پس یکی شکارچی شد، یکی کشاورز، گروهی شکارچی شدند، گروهی کشاورز و با کمک هم زندگی را پیش بردند.



بعد از سالها انسان باز هم چیز تازه ای یاد گرفته بود: برای زندگی راحت تر و شیرین تر همکاری و شرکت در کارهای دسته جمعی لازم است و برای همکاری و کار دسته جمعی بهتر و پرفایده تر باید کارها را تقسیم کرد.

از آن به بعد کارها سرعت بیشتری پیدا کرد، آدمها به علت راحتی و آسایش و امنیتی که داشتند و مرتب زیاد می شدند. دیگر مثل سابق مشکل آدم، گرسنگی نبود. شکم به هر ترتیب سیر می شد. اما به همان دلیل که آدم فکر می کرد، مرتب متوجه احتیاجات دیگر خودش می شد. مثلاً برای اینکه سرما آزارش ندهد و مریضش نکند بفکر لباس و پوشاک افتاد. اما این احتیاج با احتیاج های قبلی او فرق داشت. فرقی

و بکارند.

به این ترتیب آدم کشاورزی را یاد گرفت، رفته رفته کار زیاد شد، آدم هم زیاد شد، زمین های سبز و خرم پیدا شد و در کنار هر زمین یک یا چند آبادی به وجود آمد، از یک طرف هم چون آدم زیاد شده بود، میوه و دانه خوراک همه آدمها را نمی داد، بنابراین شکار هم لازم بود، اما اگر آدمها به شکار می رفتند کار کشاورزی شان عقب می افتاد و خراب می شد، اگر به کشاورزی و مواظبت از زمین می پرداختند شکار از دستشان می رفت و دچار کمبود خوراک می شدند.

اگر همه می خواستند به هر دو کار برسند، هر دو کار را خراب می کردند. اینطور شد که آدمیزاد باز هم به فکر پیدا کردن راه حلی

شیرین تر و دوست داشتنی تر می کند. بعد از اینکه انسان فهمید با دیگران بودن و در کنار دیگران بودن زندگی را آسان تر و بهتر می کند، آدمها دور هم جمع شدند و زندگی دسته جمعی را شروع کردند. آنها، در آن روزگار، هر روز در جایی زندگی می کردند. تابستان یک جا و زمستان جای دیگر. و از هر چه دستشان می رسید استفاده می کردند. دسته جمعی پی شکار می رفتند و دسته جمعی می خوردند و اگر چیزی گیرشان نمی آمد دسته جمعی گرسنه می ماندند و گاهی هم بجان هم می افتادند! تا اینکه پس از سال های سال باز هم کشف تازه ای کردند، آنها فهمیدند که گیاهان چگونه رشد می کنند و چگونه دانه و میوه می دهند، آنها فهمیدند که می توانند با خوردن میوه درختان و دانه گیاهان هم زندگی کنند و لازم نیست همیشه گرفتار شکار کردن و زد و خورد باشند. بعد فهمیدند که برای بدست آوردن میوه و دانه مجبور هستند از گیاه مواظبت کنند و مدت زیادی در یک جا بمانند و البته از آنجا که می دیدند این کار به نفع آنهاست و از دردسرها و گرفتاریهایشان کم می کند و هم اینکه وقتی دانه و میوه بدست آمد برای مدت ها خوراک دارند قبول کردند که بمانند

**شرکت تعاونی صرف نظر از فایده های ملی و مادی دارای فایده های معنوی و اخلاقی هم هست. مثلاً وقتی یک عضو شرکت تعاونی دارای صفات پسندیده باشد و مورد اطمینان همه باشد از طرف دیگران به سمت رئیس شرکت و گرداننده کارها انتخاب می شود. در حقیقت اطمینان به اخلاق و صفات خوب آدم باعث ترقی آنها می شود.**

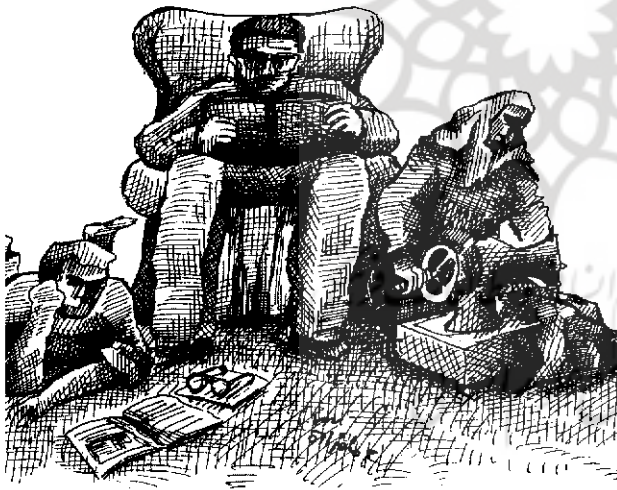
این است که آدم هر روز به خوراک احتیاج دارد اما لباس را یک مرتبه که تهیه کرد مدت‌ها می‌تواند از آن استفاده کند. حالا بینیم تقسیم کار چه صورتی پیدا می‌کند؟ یک نفر که کارش تهیه لباس است اگر بخواهد با یک شکارچی قرارداد تقسیم کار ببندد و در مقابل هر شکار یا هر وعده خوراکی که می‌گیرد یک دست لباس به او بدهد کار درست از آب در نمی‌آید. چرا؟

چون شکارچی به روزی یک دست لباس احتیاج ندارد. اینطور شد که آدم فهمید بجای لباس دوختن برای یک نفر می‌تواند برای چند نفر لباس بدوزد و هرکس قسمتی از غذای او را بدهد، پس آدمیزاد یک چیز تازه یاد گرفت و آن این بود که قرارداد یک نفر با یک نفر درست نیست.

زندگی در صورتی راحت‌تر و شیرین‌تر می‌شود که آدم‌ها با یکدیگر همکاری کنند و در کارهای دسته جمعی شرکت کنند. برای اینکه همکاری و کار دسته جمعی بهتر و پرفایده‌تر باشد باید کارها را تقسیم کنند وقتی کارها را تقسیم کردند ممکن نیست که یک نفر با یک نفر دیگر قرارداد ببندد و همه احتیاج‌های همدیگر را برطرف کنند. هر یک نفر تا جایی که می‌تواند برای همه کار می‌کند و همه تا جایی که می‌توانند برای آن یک نفر یعنی: همه برای همه کار می‌کنند، آدم‌ها روز بروز زیادتر می‌شدند. دیگر یک کشاورز غذای یک یا چندین نفر معین را تهیه نمی‌کرد. او ناچار بود گندم مورد احتیاج عده زیادی را تهیه کند. بیشتر آنها راهم نمی‌شناخت، تازه اگر می‌شناخت هم کارش آسان نبود. چون اگر می‌خواست به همه آنها گندم برساند وقتی برای کشاورزی و کاشتن گندم برایش باقی نمی‌ماند. این مشکل باعث شد که شغل جدیدی بوجود بیاید. کشاورز با یک نفر قرار می‌گذاشت که گندم هایش را ببرد و بین دیگران تقسیم کند و در مقابل برای کشاورز گوشت شکار و

آمدن کشورها باعث شده بود که واسطه‌ها نتوانند به کارشان برسند، وقت کافی نداشتند، مثلاً واسطه‌ای که کارش رساندن گندم به عده زیادی از مردم بود نمی‌رسید کارش را تمام کند. اینطور شد که این واسطه هم به فکر افتاد که واسطه دیگری داشته باشد یا چند نفر را زیر دست خودش نگه دارد و با آنها قرارداد ببندد که گندم‌ها را در آبادی‌ها تقسیم کنند و در عوض غذا، گندم و چیزهای دیگر بگیرند و برای او بیاورند و قدری هم از آنچه آورده‌اند برای خودشان بردارند. یعنی: واسطه اول، واسطه کل، یا واسطه بزرگ شد و چند نفر واسطه جزئی یا واسطه کوچک را به کار گرفت. پس به مشکل قبلی آدم که دوبار مزد دادن به یک واسطه بود مشکل بزرگتری اضافه شد. یعنی اگر روزگاری فقط یک واسطه وجود داشت که مقداری از گندم و

لباس و چیزهای دیگر بیاورد و به عنوان مزد مقداری گندم بگیرد یا قسمتی از آنچه را که از دیگران گرفته است برای خود بردارد اینطور شد که واسطه‌ها به وجود آمدند. آنها با رساندن محصولات هرکس بدست دیگران باعث شدند که افراد وقت کافی برای رسیدن بکار خود را داشته باشند. به این ترتیب می‌بینیم که آدم خیلی چیزها یاد گرفته بود، می‌دانست که زندگی دسته جمعی یا زندگی اجتماعی برای راحت‌تر کردن زندگی است. می‌دانست این راحتی و آسایش در صورتی به وجود می‌آید که کارها تقسیم بشود می‌دانست که همه باید برای همه کار کنند و گذشته از همه اینها می‌دانست که برای صرفه جوئی در وقت به عده‌ای «واسطه» احتیاج دارد. پیدا شدن واسطه‌ها گرفتاری و ناراحتی تازه‌ای برای آدمیزاد پیش آورد. بینیم این ناراحتی چه



گوشت شکار را به جای دستمزد خودش برمی‌داشت بعد از زیاد شدن واسطه‌های کوچک و بزرگ، گندم کشاورز چند دست می‌گشت تا بدست آدمی که به آن احتیاج داشت می‌رسید. و در طول این مدت هرکدام از واسطه‌ها مقداری از آن گندم را برمی‌داشتند و آنرا مزد خودشان حساب می‌کردند. پس اگر کشاورز گندم زیادی فراهم می‌کرد گندم کمی بدست شکارچی

بود. واسطه‌ای که برای کشاورزان و شکارچیان کار می‌کرد هم از گندم کشاورز مقداری برای خودش بر می‌داشت هم از شکار شکارچی واسطه‌های دیگر هم همینطور بودند. یعنی دوبار مزد می‌گرفتند و همین دلیل ناراحتی آدم شده بود.

از طرف دیگر خود واسطه‌ها هم مشکل تازه‌ای پیدا کرده بودند. زیاد شدن جمعیت و پیدا شدن آبادی‌های زیاد و به وجود

می خرید و باز هم به جمع کردن پول مشغول می شد تا بتواند برای بقیه خانواده هم یکی یکی لباس بخرد این آدم می دید کسی که پول کافی دارد و می تواند برای همه خانواده اش یکباره لباس بخرد قیمت هر لباس برایش ارزاتر تمام می شود. به این ترتیب متوجه شد که خرید جزئی گرانتر از خرید کلی است. این گرفتاری نه تنها برای خانواده ها وجود دارد بلکه بین چند نفر که با هم نسبتی هم ندارند میتواند وجود داشته باشد. مثلاً ده نفر می خواهند روی یک قطعه زمین بزرگ برای ساختن خانه بسازند.

همه آنها برای ساختن خانه خود احتیاج به آجر دارند. اگر هر کس به تنهایی برای خودش آجر بخرد قیمت آجرها برایش گران تمام شود در حالیکه اگر یک نفر از طرف همه آن ده نفر آجر بخرد می تواند تخفیف بیشتری بگیرد و پول کمتری بدهد. حالا یکبار دیگر به گرفتاری های تازه آدم ها توجه می کنیم و می بینیم که اگرچه همکاری لازم است تا زندگی شیرین شود و بخاطر همین زندگی آسوده و شیرین است که آدم ها در اجتماع زندگی می کنند اما همین اجتماع دو مشکل بوجود آورده است: یکی سهم واسطه ها دیگری ضرر خرید جزئی. آدمیزاد وقتی مشکل و ناراحتی خودش را بشناسد می تواند آنرا از بین ببرد. تا اینجا هم فهمیدیم مشکل آدمیزاد دو چیز است: یکی وجود واسطه و دیگر خرید جزئی. آدم ها به فکر پیدا کردن راه حل می افتند و باز هم متوجه فایده و اهمیت همکاری و کار دسته جمعی می شوند. اگر افرادی که گرفتاری های مثل هم دارند دور هم جمع بشوند پول هایشان را رویهم بریزند می توانند اولاً مستقیماً با تهیه کننده و صاحب اصلی کالا معامله کنند، ثانیاً چون پول بیشتری دارند می توانند خرید کلی بکنند و پول کمتری بپردازند. اما آدم، چون چشمش از واسطه ها ترسیده از خودش



گذاشتند و چیزی به اسم «پول» به وجود آوردند به این ترتیب کسی که به واسطه ها جنسی را می داد در مقابلش پول می گرفت و کسی که از واسطه ها جنسی می گرفت در مقابلش پول می داد. پس از آن زمان به بعد جای اینکه آدم ها جنس را با جنس عوض کنند جنس را با پول عوض کردند و همین موضوع هم باعث شد که واسطه ها روز به روز قویتر می شدند و زندگی همه در دست آنها بود. آدم ها که مرتب در حال یاد گرفتن بودند باز هم چیز تازه ای یاد گرفتند، زندگی اجتماعی یعنی همکاری اما این زندگی یک دشمن دارد و آن هم کسی است که خودش چیزی نمی سازد یا کشت و زرع نمی کند خلاصه کار تولیدی ندارد اما واسطه بین تولید کنندگان است و زندگی آنها را در دست دارد. آدم ها رفته رفته متوجه یک گرفتاری تازه شدند و آن تفاوت خرید جزئی یا خرید کلی بود. مثلاً یک نفر دارای خانواده بود و زن و چند بچه داشت. همه این افراد خانواده لباس می خواستند اما صاحب خانواده پول به اندازه کافی نداشت که برود و برای همه لباس بخرد. او پول خود را جمع می کرد و وقتی به اندازه قیمت یک دست لباس می شد می رفت و برای یکی از افراد خانواده لباس

می رسید. اگر شکارچی در برابر این گندم کم، گوشت شکار زیادی می داد باز هم گوشت کمی بدست کشاورز می رسید. بین کشاورز و شکارچی تعداد زیادی واسطه وجود داشت و مزد همان ها بود که مشکل تازه را به وجود آورده بود.

به این ترتیب آدم باز هم یک چیز تازه یاد گرفت: تقسیم کار و قراردادهای اجتماعی که برای همکاری بیشتر و بهتر بوجود آمده باعث شده که عده ای «واسطه» پیدا شوند و این واسطه ها هم باعث شده اند که کشاورز، شکارچی و صاحبان حرفه های دیگر در مقابل مقدار زیادی جنس که می دهند مقدار کمی دریافت کنند.

گرفتاری تازه نظر واسطه ها را هم جلب کرد، آنها دیدند که اگر بخواهند از هرکس یک جور جنس بگیرند و آن ها را باهم عوض کنند کارشان خیلی سخت خواهد شد و بهتر این است که هر واسطه ای کار مخصوصی را جمع آوری کند، بعد هرکس به این جنس احتیاج دارد به او یا به «واسطه های جزئی» که زیر دست او کار می کنند مراجعه کند و کالاها را مورد احتیاج خود را بگیرد، اما در مقابلش چه بدهد؟ معامله جنس با جنس کار پرزحمتی بود، به همین دلیل هم آدم ها بین خودشان قرار

می پرسد چه کسی بین ما که پول هایمان را روی هم ریخته ایم و فروشنده جنس واسطه می شود؟ چه کسی برای ما خرید می کند؟ چه کسی نماینده ما می شود تا برود و برایمان جنس بخرد؟ باز هم یک «واسطه» پس خاصیت اینکار چیست؟

اما یک مساله را باید خوب توجه کنیم، این جور واسطه ها با آن واسطه ها که جنس را می خرند و به نفع خودشان می فروشند فرق دارند. چون این یکی دیگر از خود آنهاست نه بزرگتر و ارباب آنها، آنها می توانند هر وقت که دلشان خواست او را عوض کنند، دیگر اینکه این واسطه مزد

در دیگری وارد می شوند.

مثلاً ممکن است یکی از آن واسطه ها جز که خودش احتیاج به کود ندارد و حتی با افراد شرکت در یک جا زندگی نمی کند بیاید و پیش خودش بگوید حالا که یک عده جمع شده اند تا خرید کلی بکنند و قیمت جنس را ارزان تمام کنند به صرف من است که با آنها شریک بشوم و با گذاشتن پولی روی پول آنها از منافع شرکتشان استفاده ببرم. اگر اعضای شرکت به چنین آدمی اجازه سرمایه گذاری بدهند و او را به عنوان شریک قبول کنند، بدون اینکه خواسته باشند، به یک واسطه کمک کرده اند. پس

۱- هرکس بدون در نظر گرفتن کم و زیادی پولش فقط یک رای دارد.

۲- هدف همه برآوردن احتیاجات واقعی خودشان است.

۳- هرکس در مقابل پولی که می گذارد سود عادله ای می برد.

۴- همه اعضا دارای اوضاع شبیه به هم هستند.

اگر این چهار اصل را همیشه در نظر داشته باشیم موفق خواهیم شد شرکتی به وجود بیاوریم که در آن «آدمها» با یکدیگر همکاری کنند و به کمک هم مشکلات زندگی خود را از بین ببرند. اما شرکت ما چیز تازه ای نیست که آنرا همین حالا کشف کرده باشیم. این شکل کار کردن را آدمها مدت هاست که بلدند و می دانند «شرکت تعاونی» با همه شرکتها فرق دارد، کار این شرکت شبیه کار شرکت های دیگر نیست ولی قانون نام آنرا «شرکت تعاونی» گذاشته تا هدف آن که تعاونی و همکاری و یک کار دسته جمعی است برای رفع مشکلات و گرفتاریها و رسیدن به زندگی بهتر عضویت در شرکت تعاونی، با یک تیر چند نشان زدن است. اگر عده ای کشاورز دور هم جمع شوند و شرکت تعاونی بوجود بیاورند هدفشان خرید کود، بذر و وسایل کشاورزی امروزی و فروش محصول است.

اگر عده ای کفاش دور هم جمع بشوند و شرکت تعاونی درست کنند مقصودشان خرید ماشین دوخت یا چرم برای کفش است. به این ترتیب هر عده که کار بخصوص دارند هدفشان از ایجاد شرکت تعاونی چیزی است که مربوط به خودشان اما صرف نظر از این هدفها، وجود شرکت تعاونی و عضویت در آن دارای چندین فایده مهم دیگر هم هست که ما چند تا از آنها را در زیر شرح می دهیم:

۱- شرکت تعاونی اعتماد مردم را به ما جلب می کند. آنها وقتی می بینند که ما کارمان را

اگر بخواهیم شرکت ما واقعاً مفید باشد و از طرف دیگر بخواهیم واسطه ها از میان برداشته شوند باید متوجه باشیم که فقط کسانی در آن سهمی شوند که واقعاً احتیاجاتی شبیه دیگر افراد داشته باشند و در ضمن همه آنها در محل یا ده یا جایی نزدیک بهم زندگی کنند. دیگر تقریباً مطمئن هستیم که شکست نمی خوریم. کارها تمام روبراه است حال فهمیده ایم که همکاری آدمها باید با پیش بینی کامل همراه باشد. باید مراقب خیلی چیزها بود و نگذاشت که بعضی ها به منافع ما صدمه بزنند یا محصول کار و زحمت ما را صاحب بشوند. حال می توانیم دور هم جمع بشویم و شرکتی درست کنیم که در آن:

بگیر آنهاست و به نفع خودش معامله نمی کند. پس بالاخره راه حل پیدا شد، آدمها برای زندگی بهتر باهم همکاری می کنند و همین همکاری می تواند مشکل واسطه ها و خرید جزئی را از بین ببرد. حالا دیگر همکاری می تواند اسم تازه ای پیدا کند. آدمها با هم شریک هستند، پس زنده باد همکاران شریک و شرکت آنها.

همکاری در شرکت تعاونی دو نوع فایده دارد: یکی استفاده از نیروی کار دسته جمعی و دیگر استفاده از مزایای پس انداز و سود آن با بهره عادلانه. اگر کار این شرکت روبراه بشود و معامله خرید و فروش را شروع کند یک خطر مهم در راهش وجود دارد، آنهم، پیدا شدن یک عده واسطه جدید است. با این تفاوت که این بار واسطه ها از



واگذار می‌کنند. به این ترتیب بار دیگر کارها به طور صحیح و مناسب تقسیم می‌شود. شرکت‌های تعاونی آنقدر فایده‌های گوناگون دارد که می‌توان درباره این فواید صدها کتاب نوشت. اما ما تصور می‌کنیم در همین مقاله کوچک هم تا اندازه‌ای اهمیت شرکت تعاونی روشن شده باشد. حال ما می‌دانیم که چطور شرکت تعاونی مشکل‌های مالی مردم را حل می‌کند و چطور باعث می‌شود که آدم‌ها روابط صحیح مفیدی باهم داشته باشند، و چطور باعث می‌شود که مردم به جای آنکه اسباب دردسر و زحمت همدیگر باشند در کنار هم قرار بگیرند و گرفتاری‌هایشان را با



**یک خاصیت بزرگ شرکت تعاونی، مشورت کردن در کارهاست وقتی چند فکر جمع شد و درباره مسأله‌ای به کار افتاد حتماً نتیجه‌اش بهتر از آن است که یک نفر به تنهایی فکر کند و تصمیم بگیرد. مشکلات را همیشه مشورت و همفکری از بین می‌برد.**

مشورت و همکاری و همفکری از بین ببرند. در حقیقت شرکت تعاونی را باید بهترین و نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به زندگی بهتر و آسوده‌تر دانست. ■

طرف دیگر در شرکت تعاونی آدم هم به فکر خودش است و هم به فکر دیگران. یعنی دو تا مسئولیت دارد. باین ترتیب اگر کاری را فکر نکرده و حساب نکرده انجام بدهد ضررش چند برابر است. این است که افراد شرکت تعاونی سعی می‌کنند در کارهای مربوط به خودشان کاملاً وارد بشوند، خوب و بد را بشناسند و همیشه پس از اطمینان به قدمی که می‌خواهند بردارند این قدم را بردارند.

۶- همانطور که گفتیم یک خاصیت بزرگ شرکت تعاونی، مشورت کردن در کارهاست و وقتی چند فکر جمع شد و درباره مسأله‌ای به کار افتاد حتماً نتیجه‌اش بهتر از

در یک شرکت تعاونی انجام می‌دهیم می‌فهمند که قصد نداریم کلاه سرشان بگذاریم جیب‌شان را خالی کنیم یا جنس بدی را بفروشیم. پس با ما بیش از دیگران معامله می‌کنند و بخصوص به جای اینکه با واسطه معامله کنند با شرکت تعاونی ما کار می‌کنند.

۲- معاملات کلی و بزرگ شرکت به آسانی انجام می‌شود. مثلاً خیلی راحت می‌توان جنس قسطی خرید چون فروشنده خود را با شرکتی روبرو می‌بیند که سرمایه‌ای دارد و چند نفر هم مسئول دارد پس معامله به آسانی انجام می‌شود و کسی که عضو شرکت تعاونی است خود دارای ضامن معتبری است.

۳- شرکت تعاونی صرفنظر از فایده‌های مالی و مادی دارای فایده‌های معنوی و اخلاقی هم هست. مثلاً وقتی یک عضو شرکت تعاونی دارای صفات پسندیده باشد و مورد اطمینان همه باشد از طرف دیگران به سمت رئیس شرکت و گرداننده کارها انتخاب می‌شود. در حقیقت اطمینان به اخلاق و صفات خوب آدم باعث ترقی آنها می‌شود.

۴- دیگر اینکه ما در شرکت تعاونی معنی آزادی واقعی را می‌فهمیم و درک می‌کنیم که آزادی جایی وجود دارد که آدم از لحاظ فکر خودش آزاد باشد. همچنین بتواند کاری را که اکثریت صحیح می‌دانند انجام بدهد و هیچوقت به تنهایی و بدون مشورت تصمیمی نگیرد که برایش ضرر داشته باشد.

۵- وقتی آدم‌یزاد آزاد بود می‌فهمد که مسئولیت کارهایی که انجام می‌دهد به گردن خود اوست، یعنی احساس مسئولیت می‌کند. برای آدم آزاد این بهانه وجود ندارد که اگر اشتباهی شده تقصیر من نبوده، چون آزادی انتخاب نداشته‌ام. چون آزاد است و خودش راه خودش را انتخاب می‌کند. از

آن است که یک نفر به تنهایی فکر کند و تصمیم بگیرد. مشکلات را همیشه مشورت و همفکری از بین می‌برد.

۷- کار در شرکت تعاونی یعنی پذیرفتن کاری که بخوبی از عهده آن بر می‌آید. هرکس شایسته کاری باشد آن کار را به او